



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۲/۲۸



سیدهاشم سدید

فهمیدن یک سلسله قضایا چندان مشکل هم نیست!



با عرض ادب و آرزوی سلامتی جناب عباسی صاحب بی نهایت گرامی و محترم:

من به تئوری توطئه، آنگونه که در ورای هر عملی قدرت های جهانی و قدرت منطقه ای در جست و جوی توطئه هستند، اعتقاد ندارم؛ اما به بازی های سیاسی که بعضاً بنز آن دهه ها قبل ریخته می شود، به امید برداشت ثمر، باور دارم. می خواهم یک مثال تاریخی، از جمله ده ها و شاید صد ها مثال، خدمت شما بزرگوار گرامی عرض کنم:

"جیمز پرلاف"، نویسنده کتابی "سایه های قدرت.." در جای از کتابش که به جنگ کوریا اختصاص داده شده است، نوشته میکند: «در طول جنگ، با توسل به بهانه عدم تحرک پکن [پیکنگ]، به نیروی دریایی ایالات متحده دستور داده شده بود که از سرزمین مادر در مقابل سربازان چیانگ کای چک در تایوان (فرمز) حفاظت کند. این عمل سبب آزاد شدن نیروهای چین کمونیست و قادر کردن آنها به وارد نمودن ضربه در آن طرف یالو شد. چیانگ نیز به ما [به امریکایی ها] پیشنهاد داد که نیروهایش برای استفاده مستقیم در جبهه کره [کوریا] به کار گرفته شوند... اما پیشنهاد آنها توسط جنرال مارشال (که اکنون ترومن او را به عنوان وزیر دفاع منصوب کرده بود) رد شد.»

چرا؟ جواب این چرا را "هیأت حاکمه" وقت امریکا، که قدرت واقعی در امریکا در دست شان بود، می توانند بدهند.

حس من اما، وقتی ترکیب هیأت حاکمه را که قدرت اصلی در امریکا است، در نظر می گیرم، این است که این عمل دانسته و برای دست یافتن به یک سلسله اهداف دیگری که بهتر می توانستند منافع دراز مدت امریکا [صاحبان سرمایه های بسیار کلان امریکا و شرکاء] را تأمین کنند، صورت گرفته است.

ادامه بحث آقای پرلاف:

«برای متوقف کردن پیشروی کمونیستهای چین در این طرف یالو، "مک آرتور" دستور بمباران پل های روی رود خانه را صادر کرد. ظرف چند ساعت دستور او توسط ژنرال مارشال لغو شد. مک آرتور در این باره گفت:

"برای اولین بار بود که متوجه می شدم عملاً مرا از به کارگیری تمام قدرت نظامی ام برای حفظ زندگی سربازانم و تأمین نیروهایم باز می داشتند.

برای من روشن بود که این کار به منزله پدید آمدن موقعیتی فاجعه آمیز در آینده کره بود و مرا در حالی که ضربه روحی غیرقابل توصیفی خورده بودم، رها کرد."

هوایما های جنگی امریکا از زدن ضربه به انبارهای تدارکاتی در آن طرف رود یالو یا تعقیب میگ های مهاجم که پس از حمله به پشت مرز های چین بر می گشتند، ممنوع شده بودند...

اما دقیقاً همین محدودیت ها و نیز محاصره تایوان بود که به چینی ها جسارت حمله را داد. ژنرال لین بیائو، فرمانده نیروهای چینی بعداً در این باره گفت: "چنانچه من مطمئن نمی بودم که واشنگتن ژنرال مک آرتور را از اتخاذ هرگونه تصمیم مناسبی، علیه خطوط تدارکاتی و ارتباطی من، آن طور که منطق جنگ ایجاب می کند، باز می دارد، هرگز تصمیم به حمله و در معرض خطر قرار دادن افرادم را اتخاذ نمی کردم."

نویسنده کتاب در ادامه سخنانش می گوید:

شاید هزاران سرباز امریکایی بی جهت مردند، تنها به خاطر روش درگیر شدن ایالات متحده در جنگ. ژنرال مارک کلارک، که بعداً توافق متارکه جنگ کره را امضاء کرد، گفت: "فراتر از فهم من بود که چرا ما باید شرایطی را که در آن سربازان چینی جوانان امریکایی را در یک جنگ سازمان یافته می کشند، تحمل کنیم و در عین حال مجاز به استفاده از تمام قدرتی که در اختیار داریم برای حمایت امریکایی ها نباشیم." این مفهوم جدید "جنگ محدود" بود. ما واقعاً وارد آن جنگ نشده بودیم تا از آن پیروز بدر آییم...» (تأکید در همه جا از نویسنده این مقاله است).

باز هم می پرسیم که چرا امریکایی ها دست به چنین کاری زدند که کوریای شمالی، که امریکا آن را یکی از کانون های شر می داند، به وجود بیاید و تا امروز به موجودیتش ادامه بدهد؛ به عنوان ظاهراً یک خار بغل برای امریکا؟

جواب این پرسش هم همان جوابی است که من در بالا بر بنیاد نوشته آقای پرلاف نوشتم: تنها هیأت حاکمه و به نیابت آن شورای روابط خارجی امریکا، یعنی نایب گردانندگان اصلی سیاست های امریکا، که مشتکی از ثروتمندان قارون کیش هستند، می دانست. و ما هم، چون پای سرمایه و پول در میان می آید، باید بدانیم که اصل هدف چیست و می دانیم که بازی های جهانی تنها در یک زمان و برای یک بار از آب گذشتن نیست.

در رابطه به آنچه ما مشکل افغانستان می نامیم، امریکا آنگونه که ما فکر می کنیم، البته به نظر من، مشکل ندارد. طالب تا با امریکا کنار نیاید، نه به قدرت می رسد و نه در قدرت شریکش می کنند. حضور طالبی که با امریکایی ها مناسبات بهتر داشته و مطابق میل سیاست مداران امریکایی در ارتباط با کشورهای منطقه، به خصوص ایران و روسیه و چین، سیاست های خویش را عیار سازد، با کمی نرمش در برخورد با زنان و مسائلی مثل حقوق بشر و یک سری آزادی ها، برای امریکایی ها نه تنها مشکل آفرین نیست، که باب میل شان نیز هست. نمونه های دولت های طالب مانند که با امریکا روابط حسنه دارند، حداقل چند تائی در گوشه و کنار جهان موجود است!

با آمدن طالب شاید امریکا نیروهایش را از افغانستان خارج کند، اما پایگاه هائی را که بر حسب تفاهنامه رسمی در افغانستان برپا کرده اند تخلیه نمی کند. بدون تضمین طالب به قدرت نخواهد رسید!

طالب و داعش و القاعده و ترور و تروریسم، مانند هیولای کمونیسم، بهانه ای خواهد بود برای کسب رضایت مردم امریکا و جهان، در راستای تشبث های سیاسی - نظامی امریکا در گستره جهانی و پیشبرد یک سری اهداف سیاسی - اقتصادی کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت امریکا در سطح جهان.

یک چیز را برای درک بهتر قضایا نباید فراموش کرد؛ و آن این که "نزدیک ترین همکار مارکس، طبق یک نوشته، انگلس، یک بازرگان و صاحب صنایع ثروتمند بود؛ لنین را آلمانی ها در جریان جنگ جهانی اول کمک کردند که به روسیه ای در حال انقلاب سفر کند. همین طور کمک های گوناگون و بی حساب امریکا به شوروی و چین را در زمانی که این دو کشور دارای نظام سوسیالیستی یا کمونیستی بودند، نباید نادیده گرفت. کمک های امریکا در به قدرت رسانیدن ساندنیستها در نیکاراگوا، تأمین چهل و هفت در صد مصارف انتخابات هیئت رهبر به وسیله یکی از شرکت های آلمانی که مورد حمایت مالی امریکا بود و... همه این اعمال مقاصدی را به دنبال داشتند که بیان هر یک با آنچه رفته، شاید، همان طور که جناب داکتر صاحب کاظم فرموده اند، ایجاب نوشتن یک کتاب را کند.

تذکر:



هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند
را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!
که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده

